

توانمندی زبان فارسی در سایه زبان عربی و عبری

دکتر مهدی ممتحن

عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی جیرفت

چکیده

استیلای تازیان و اسلام آوردن ایرانیان هیچیک در تغییر توده مردم این سرزمین تأثیری نداشت، زیرا بسیاری از نواحی ایران، خاصه در بخشهای شرقی به صلح گشوده شد، و تا مدت زمانی ایرانیان مأمور اداره کارها بودند، و از اسناد موجود میتوان دریافت که تا یک قرن پس از حکومت تازیان هنوز امور دیوان به زبان فارسی انجام می‌گرفت، ولی در زمان حجاج ثقفی (۴۱-۹۵ هجری) غالبیت امور به عربی انتقال یافت (فتوح البلدان / بلاذری / ج ۲ / ۲۶۳) که حجاج این امر را به صالح واگذار کرده، و مردانشاه پسر زادن فرخ به او چنین گفت (خدایت ریشه از جهان برکناد که ریشه پارسی برکندی) (فتوح البلدان / چاپ مصر / ج ۲ / ص ۳۶۸)

جاحظ از نویسندگان بزرگ عرب با ارج نهادن به زبان فارسی و فراگیری آن، فصاحتش در هر دو زبان بحدی بود که بهر کدام که میخواست سخن میگفت، و کسی در نمی‌یافت که او ایرانی است یا عرب (البیان و التبیین / چاپ قاهره / ۳۴۶). بنابراین زبان عربی در آغاز هجرت و ظهور اسلام تنها میان دیوانیان و اُدیبان و دانشمندان رواج داشته، و عامه مردم ایران از آن ناآگاه بودند، و دانستن این زبان امتیازی برای آنان محسوب میشد، و کسانی که تازی نمیدانستند جاهل و فرومایه به حساب می‌آمدند.

در حکومت سلجوقیان و خوارزمشاهیان، و پس از حمله مغول و سقوط بغداد، غلبه زبان فارسی بر عربی مسلّم شد، و در غالبیت کتب نگارش شده جهت عامه مردم، فارسی نگارش میشد اما در کتب خواص و عرفا، اندکی لغات عربی به آن معجون میشد.

از طرفی دیگر اسناد و مدارکی موجود است که نشان میدهد زبان فارسی با گویشهای دیگر در قرنهای نخستین اسلامی با خطوط دیگر نیز نوشته میشد، که این خطوط غالباً نزد اقلیتهای دینی ایران بکار می‌رفته،

که عبارتند از (عبری-مانوی، و پهلوی) است، و بدینجهت ملاحظه میشود که در نتیجه این آمیزش و اختلاط قبایل، ناچار بسیاری از لغات فارسی در عربی و بسیاری از لغات عبری در عربی نفوذ کرد که میتوان کم و بیش آنرا به آمیختگی این زبانها انتساب داد، با توجه به اینکه بسیاری از لغات فارسی از عصر جاهلی با تغییر صامت‌ها و مصوت‌ها در زبان عربی رخنه کرده، که اگر بخوبی به آن توجه شود خواهیم دید که این کلمات گوئی عربی است، و هیچگونه ریشه فارسی و عربی ندارد، و گروهی از این لغات با مصوت‌های عربی آمیختگی پیدا کرده و با همان شکل و تلفظ صرفی در زبان عربی بکار رفته است، که یا با شکل ثلاثی و یا رباعی و خماسی و یا با مفهوم الحاق و زیاده که یک ساختار دستوری است برشته تحریر در آمده، آنگونه که لغات عربی با واژه‌های خاصی در زبان فارسی رخنه کرده، و با شکل خاصی تلفظ میشوند، از این میان کلماتی مانند ابریشم فارسی که در عربی (ابریسم) است و شین آن به سین تبدیل شده.

کلید واژه‌ها: زبان پارسی - زبان شناسی - عربی - خط - اسلام - دیوان سالاری

دیدگاه سیبویه درباره لغات فارسی دخیل در زبان عربی

گروهی از لغات دیگر فارسی در لابلای لغات عربی رخنه کرده، و هیچگونه تغییر صوتی برای آن حاصل نشده، مانند کلمه خرم که بر وزن فُعَل است و همانند وزن عربی آن (سَلَم) است که در فارسی چنین آمده :

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

(کلیات سعدی / ۷۸۷)

و خاقانی نیز چنین گوید:

چنانک این عروس از درم خرم است به زر بود خرم روان عنصری (خاقانی ۳۹۰)

نخستین کسی که این بحث را در میان اندیشمندان به بحث گذاشت سیبویه است (ت ۱۸۰هـ) که در (الکتاب) خود سبک این کلمات و حروف را بیان میکند که از این گروه کلمات (دینار و جوب و قرطاس) و دیگر لغات است، و نیز مانند آجر و إسماعیل و سراویل و فیروز و قهرمان است (الکتاب / ج ۴/۳۰۴)

حریری نیز با توجه به نظرات سیبویه و جوهری همین باور را دارد، که بسیاری از لغات فارسی ملحق به زبان عربی است مانند سرداب و سربال و بهلول و شطرنج نیز از این قاعده پیروی میکند و اصل این لغت آخری هندی است.

ابوحیان أندلسی (ت ۷۴۵هـ) ألفاظ تعریب شده در عربی را به سه گروه تقسیم بندی کرده که عبارتند از:

۱- گروهی از لغات را اعراب تغییر دادند و جزو کلام خود قلمداد کردند و حکم اوزان آنها را اوزان عربی قرار دادند.

۲- گروهی دیگر، لغاتی را جزو اوزان کلام خود قرار ندادند و هرگز اوزان آنها جزو تغییرات نیز قلمداد نکردند.

۳- گروهی دیگر لغات را به همان شکل موجود تلفظ کردند. و آنها را که جزو اوزان و دستور خود قرار ندادند، بنابراین جزو زبان عربی محسوب نگردید، و آنچه را که وابسته به زبان عربی قرار دادند از همان زبان و تغییرات آن محسوب شد، مانند خراسان که هرگز چنین وزنی در عربی با نام (فُعَالان) یافت نشد. چنانکه خاقانی گوید:

چه سبب سوی خراسان شدنم نگذارند عندلیبم به گلستان شدنم نگذارند

(خاقانی دیوان)

و مثال گروه دوم لغت خرم است که خاقانی چنین آنچه گفته شد سروده :

چنانک این عروس از درم خرم است به زر بود خرم روان عنصری

(خاقانی / دیوان)

به لغاتی مانند سُلْم و کُرْکُم و قمقم ملحق شده، و این نظریه را از سیبویه اکتساب کرده که آنچه را در زبان عربی وارده شده و مشابهی دارد معرب محسوب میشود، و آنچه را که نظیری برایش نیست هرگز از زبان عربی محسوب نشد، چه آن لغت عربی باشد یا نباشد. و بغدادی دستور زبان شناس قرن یازدهم هجری در کتاب خود (خزانة الأدب) چنین اذعان میکند که کلمات تعریب شده و تعریب نشده، از فارسی به عربی بر چهار گروه تقسیم بندی میشوند.

گروهی از لغات تغییر نکرده، و هم وزنی در زبان عربی ندارد مانند خراسان، و گروهی تغییر نکرده ولی به اوزان عربی ملحق شده، مانند خرم، و گروه سوم تغییر یافته ولی به اوزان عرب ملحق نشده مانند آجر، و چهارمین آنها لغاتی است که تغییر یافته و به لغات عربی ملحق شده، مانند درهم. و فرهنگستان زبان عرب در این مورد قطعنامه‌ای صادر کرده که لغات تعریب شده اگر مشابهی در عربی داشته باشد میتواند کاربرد زبانی داشته باشد، در غیر اینصورت بهمان شکل فارسی خود باقی میماند، چرا که آن لغت تعریب شده.

مانند لغت مهرباء که میتواند ریشه یابی شود و اصل آن فارسی است و از (کاه و ربا) اقتباس شده، یعنی جذب کننده هر شیئی، بنابراین لغت با اشتقاق فعل در زبان عربی بکار رفته و فعل کهرب یکهرب و کهره از آن ساخته اند و اسم مفعول آن مْکهرب است و فارسی بودن آنرا ناصر خسرو چنین بیان میکند:

هرچه کنون هست زمرّد مثال باز نداند خرد از کهرباش (دیوان / ۲۷۵)

و ما میتوانیم به لغاتی اشاره کنیم که در زبان عربی بکار رفته، و اشتقاقی از آن بعمل آمده و گاهی به همان شکل در فرهنگها باقی مانده که این لغات عبارتند از:

ابزیم و ابزام: بر وزن افعیل و افعال با مفهوم (گازگرفتن) است، و جمع آن با وزن أفاعیل است (و ابازیم) در زبان عربی به کار رفته مانند این سخن شاعر که گوید:

لو لا الأَبازیم و أنّ المَنسجَا نا هی عن الذئبِ أن تفرّجَا

و گروهی آنرا با نون تلفظ کرده‌اند که شاعر چنین سروده:

من کُلّ جرداء قد طارت عتیقتها و کُلّ أجردٍ مسترخی الأَبازین

(فرهنگ اللسان / یزم)

بلاس که اصل آن (پلاس) فارسی است بمعنی جامه‌ای پشمینه، و بر اساس ضرب المثل (جُلّ و پلاست را جمع کن) است و در زبان عربی بر اساس جمع (بُلّس) بکار رفته و فروشنده آنرا بَلّاس نامند (لاروس / ج ۱ / بُلّس) و ناصر خسرو این چنین گوید:

هرچه کان گفت لایجوز چنین آن دگرگفت (عندنالاباس)

دو مخالف امام گشت ستند چون سیاه و سپید و خزّ و پلاس

(دیوان ناصر خسرو)

و خاقانی چنین گوید:

به جای صدره خارا چو بطریق پلاسی پوشم اندر سنگ خارا

(دیوان/۲۵۵)

تاج دیگر لغتی است که در عربی بکار رفته و از زبان پهلوی به این زبان انتقال یافته، و اصل آن (تاگ) بوده ولی در زبان عربی از آن فعل ساخته، و جمعی برای آن در نظر گرفته اند با عنوان (أتواج) و تیجان که اصل آن از ریشه (توج)^۱ بوده که صائب عربی آنرا چنین با همان تلفظ چنین سروده:

اگر نه مدّ بسم اله بودی تاج عنوانها نگشتی تا قیامت نوخط شیرازه دیوانها

(صائب / دیوان)

جورب: که اصل فارسی آن (گورپا) یا گورپ گرفته شده و از دو لغت (گور) و (پا) انتقال یافته (فرهنگ فارسی بزرگ / ج ۱ / ۴۵۵)

که حرف (گاف) به (ج) و حرف (پ) به (ب) بدل شده و الف آخر کلمه حذف شده، و وزن صرفی آن (فوعَل) است و جمع آن (جوارب) بر وزن (کواکب) است و شاعر عرب نیز این لغت را چنین بکار برده:

إِنبذ برملة نبذ الجورب الخلقِ و عِش بعِيشة عِشاً غير ذی رِنقِ

و در زبان عرب نیز ضرب المثل بوی جوراب این چنین یاد شده:

و مُأولقٍ انضجتُ كِئَهُ رأسِهِ و ترکتُهُ ذفراً كريحِ الجوربِ

درفس اصل آن (درفش) است که شین آن به سین بدل شده و وزن صرفی آن در عربی فَعَل است مانند (خِضَم) و در زبان عربی از این لغت فعل ماضی و مضارع و مصدر ساخته اند مانند درفسه و بحتری در سینه خود چنین گوید:

و المنايا مواتلٌ و انوشر و انّ يُزجى الصفوف تحت الدرفسِ

دیباچ که در اصل فارسی دیباه بوده و حرف آخر آن به جیم بدل شده، و در صرف عربی وزن (دبج) از آن به کار گرفته شده و جمع آنرا دبایج در نظر گرفته اند، و اسم مفعول آنرا مُدبج ساخته اند که لباسی بس زیبا و دلنشین است. [فرهنگ اللسان / ج ۲ / ۱۳۱۶] / ج ۲ / ۳۷ تاج العروس]

ناصرخسرو در این باره چنین گوید:

یکی خوب دیبا شمردین حق را که علم است و پرهیز نقش و طرازش

دیبود که اصل آن فارسی است و از لغت (دویوده) است بمعنای جامه (دویوده) و جمع آن دیباید است (فرهنگ ناظم الأطباء / ج ۲ / د)

^۱ - persin English Pic/P/۲۷۳

حرف دال به ذال تبدیل شده و بر وزن فاعول آمده مانند دیجور و خیشوم و قيصوم، و حروف کلی آن عربی است و میتواند در فرهنگهای عربی جای گیرد، و آعشی شاعر عرب چنین گوید:^۱

عليه ديابوذة تسربل تحته
أرندج اسكاف يخالط عظما

(دیوان / آعشی)

و شاعر دیگر با نام شماخ چنین گفته است^۲

كأنها و ابن أيام تونبه
من قرّة العين مجتاباً ديابوذة

رازقی نوعی گل خوشبو و سفیدی است و این لغت در اصل فارسی و از لغت (ری) شهری در ایران و منسوب به آن است که تنها (قاف) به آن اضافه شده، و لیبیدن ربیعه شاعر جاهلی ظروف خمر را این چنین توصیف میکند

لها غلّل من رازقی و كرسف
بأيمان عجم ينصفون المقاولا

(فرهنگ اللسان / ۱۶۳۷)

السَّرَق (Saraq) معرب است و از سره گرفته شده بمعنای حریرسپید (ناظم الأطباء / ۱۸۸۵) و با وورودش به زبان عربی با تبدیل (ه) به قاف شده و در فرهنگهای عربی بر وزن فَعَلَ ثَبِت شده، مانند حَصَب و حَطَب و اسم جنس واحدی از آن بکار رفته، و با (ة) مدّور کاربرد پیدا کرده که أخطل شاعر اموی چنین گوید:

يرفّلن في سَرَقِ الفِرندِ و قرّه
يسحبن من هدّابه أذیالا

(أخطل / دیوان)

(شفاء الغلیل / ۱۰۴) (فرهنگ فارسی بزرگ / ج ۲ / ۱۵۷۶)

سِرْوَال اصل آن در فارسی شلوار است، و در زبان عربی با تغییر حرف شین به سین معرب شده، و قلبی در میان حروف آن حادث شده، که به سِرْوَال تبدیل شده، و از این لغت اشتقاق بسیار گرفته اند منجمله سِرْوَال و مُسْرَوِل و ذوالرمة چنین سروده :

تری الثوریمشی راجعاً من ضحائه
بها مثل مَشی الهبرزی المُسروِل

الف- آعشی = از شعرای جاهلیت بود و قصائد طولانی را میسرود و لغات فارسی بسیاری را در اشعار خود بکار میبرد و لقب صنّاجه العرب را بخود گرفت (تاریخ الأدب العربی / عمر فروخ / ص ۲۲۱)

ب- شماخ بن ضرار شاعر مخضرمی بود که دو دوره جاهلی و اسلامی را دیده بود او شاعری بود که قصائد بسیاری سروده و کلماتی دشوار را در اشعار خود بکار میبرد (الأغانی / ج ۹ / ۱۳۵)

و در مذکر و مونث بودن آن اختلاف نظر است که گروهی از شعرا آنرا مؤنث دانسته اند مانند این سخن
قیس بن عباده

أدرتُ لکيما يَعرف الناسُ أنها سراويل قيس و الوفود شهودُ
و ألا يقولوا غاب قيسٌ و هذه سراويل عادى نمته ثمودُ

و در جمع و مفرد آن اختلاف نظر است، که گروهی آنرا مفرد و گروهی آنرا جمع خوانده‌اند و این مثال را از سخنان پیامبرگرامی نقل کرده اند که: (یا أيها الناس اتخذوا السراويلات فأنها من أسترثيابکم و حُصّوابها نساءکم إذا خرجن) که ای مردم از لباس شلوار استفاده کنید و زنان خود را بر این کار تشویق کنید هنگامیکه بیرون میروند.

سُنْدُس در اصل فارسی است با معنای لباس، که از زربافت ساخته شده و در زبان عربی بر وزن فَعَلَل به کار رفته مانند خُرْشَب و قُطْرَب و بُحْتَر است و این لغت قبل از اسلام در زبان عربی دخیل شده و در قرآن کریم سه بار تکرار شده منجمله این آیه شریفه است که خداوند فرماید:

و یلبسون ثياباً خضراً من سُنْدُسٍ و استبرقٍ (کهف / ۳۱) که سندس را دیباج نازک و استبرق را که باز هم لغت فارسی است دیباج ضخیم بکار برده اند و در سوره دخان و انسان آیه‌های ۵۳ و انسان ۲۱ بکار رفته است، و شاعر عرب ابو عبیده در این باره چنین گوید:

و داويتها حتى شئت جشيتة كأن علیها سندساً و سدوساً

(دیوان / ابو عبیده)

منوچهری نیز با همین مضمون در دیوان خود این چنین سروده است:

سُنْدُس رومی در نارونان پوشاندند خرمن مینا بر بید بتان افشاندند

و استبرق را در دیوان ناصر خسرو می بینیم که میگوید:

جز بی خردی کجا گزیند فرسوده گلیم بر سِتَبْرَق

شوذر معرب چادر است که در فارسی به معنای (شاماکچه و پیراهن زنانه یا پیراهن بی آستین) است (فرهنگ ناظم الأطباء نفیسی / ۲۰۹۳)

و هنگام استفاده شدن در زبان عربی (چ) فارسی به شین تغییر یافت، و صدای الف به صدای واو مبدل شد، و لغت شوذر بر وزن فوعل آمد که به کلماتی مانند کوکب و هودج و جوهر و کوثر شبیه گشت، و در

فرهنگ‌های عربی بر وزن (شذر) یعنی ثلاثی آن ساخته شد، و أعراب در قدیم نیز از این لغت در زبان خود از آن بهره بردند و شاعر عرب این چنین گفته است.

عُجِيزٌ لَطَعَاءُ دَرْدِيسُ
اتتكَ فِى شُوذِرْهَا تَمِيسُ

أَحْسَنُ مِنْهَا مَنْظَرًا أَبَلِيسُ

ناصرخسرو نیز این چنین گوید

زیر سخن است عقل پنهان عقل است عروس و قول چادر

(دیوان ناصرخسرو/۱۸۹)

طیلسان اصل این لغت فارسی است و تالشان بکار رفته و با تغییر مصوتها با تعویض کردن (ت) به طاء و الف به (ی) و شین به سین، لغت طیلسان بر وزن فیعلان قرار گرفت و در فرهنگ عربی به لغت (طَلَس) تغییر یافته و جمع آن طیالس است مانند جوارب و جواربه که در شعر عرب از زبان ثعلب چنین آمده

كُلُّهُمْ مَبْتَكِرٌ لِّشَأْنِهِ كَاعِمٌ لِحِيَّهِ بِطَيْلَسَانِهِ

و جواهری شاعر معاصر چنین گوید:

تُحَاكٍ لَهُ الدَّسَائِسُ تَحْتَ لَيْلٍ مِنْ الشَّحْنَاءِ دَاجِي الطَيْلَسَانِ

(فرهنگ اللسان/۲۶۸۹ - جواهری ج ۲/۹)

ناصرخسرو در قصیده نونیه خود این لغت را این چنین بیان میکند:

از علم پاک جانش، و ز زهد دل، ولیکن

بر زر نوشته یکسر بر طیلسانش یاسین

و در قصیده دیگر این چنین میسراید:

زآنکه نجوئی همی نه علم و نه دین بل در طلب اسب و طیلسان وردائی

(دیوان)

و نیز این چنین سروده است:

نشان مدیریت این بس که هرگز چو عباسی نشوئی طیلسانت

(دیوان / ص ۱۳۷)

مَسْک اسمی پارسی است و تعریب شده و اصل فارسی آن (مُشک) است و در زبان عربی تغییراتی برای آن حاصل شده، و در فرهنگهای عربی در ماده ثلاثی قرار گرفته با نام مَسْک و لغت را مذکر در نظر گرفته اند و میتواند مونث باشد و بنا بقول شاعر که میگوید:

لقد عاجلتنی بالسباب و ثوبها جدید و من أراد أنها المسک تُنفحُ

که شاعر آنرا مونث در نظر گرفته که منظور باد خشبوی مُشک است
منوچهری با بکارگیری این لغت چنین گوید:

با عَزِ مُشکِ ویژه و با قدرِ گوهری با جاه زر ساوی و بانفعِ آهنی

در بیتی دیگر از قصیده مدح ابوسهل زوزنی چنین گوید:

دُرست ناخریده و مُشکست رایگان

هرچند برفشانی و هرچند برچینی

بر ارغوان قلاده یاقوت بُگسلی

بر مُشک بید نایژه عود بشکنی

(دیوان منوچهری / ۱۴۲)

حافظ علیه الرحمه چنین گوید:

أی آفتاب ، آینه دارِ جمال تو مُشک سیاه مجمر گردانِ خالِ تو

(حافظ / غزل ۴۰۳)

ناصرخسرو چنین گوید:

زبهر تو شد مُشک و کافور و عنبر سیه خاک در زیر زنگاری ایوان

(دیوان / ۳۶۴)

همیان اصل آن فارسی است و با کسره وارد عربی شد بر وزن فَعْلان مانند عِمْران و عِرْفان و هجران است و در فرهنگهای عربی در دو لغت وضع شد (هَمین و همی) و ابوهیثم جعدی این لغت را این چنین بکار برده

مِثْلُ هِمِيانِ العِذارى بطنه يَلهزُ الروضَ بِنَقْعانِ النَقْلِ

صلاح الدین صفدی کتابی را با این نام تألیف کرده و با نام (نِکْتِ الهميان في و نِکْتِ العِميان) و شاعر آموی این چنین نامگذاری شده (همیان بن قحافه) و همیان بر وزن هماین و همایین جمع بسته شده است، و آنچه

را که زبان شناسان عرب از لغات فارسی وارد زبان عربی کرده و تغییر دادند ولی جزو لغات محسوب نکردند عبارتند از:

ابریشم در زبان عربی دخیل شده و با عنوان (إبریسیم) است و در این زبان معرفی شده است و ذوالرمله شاعر بنی أمیه این لغت را چنین آورده است:

و كانما اعتمت ذری الأجيال بالعرز و الأبریسیم الهلهال

(فرهنگ اللسان/ج ۱)

و حافظ علیه الرحمه این لغت را با مضمون فارسی چنین بکار برده است:

قدح مگیر چو حافظ مگر به ناله چنگ که بسته اند بر ابریشم طرب دل شاد

(دیوان حافظ / ۹۷)

اصفهان: در این لغت از فارسی به عربی انتقال داده شده و در میان نویسندگان فرهنگها اختلاف نظر است که تغییرات آن چگونه است، مثلاً یاقوت حموی در معجم البلدان خود آنرا در حرف همزه و صاد قرار داده، و همه حروف آنرا اصل دانسته و فیروزآبادی در فرهنگ محیط آنرا در مجموعه حروف (ص و همزه) قرار داده چرا که اصل آن (أصت) به کار رفته، و در تاج العروس با پیروی از محیط آنرا بکار برده و گروهی آنرا از ریشه إسباه میدانند و اصفهان را از دو بخش ترکیبی میدانند (أصب) بمعنای شهر و (هان) بمعنی فارس و گروهی آنرا اسپاهان جمع إسباه دانسته اند بمعنی سربازان، و گروهی معتقدند که آن یک کلمه است با نام اصفهان و اصفهان، و ناصر خسرو آنرا (سپاهان) دانسته و چنین گفته است:

که دانست کافزون شود روشنائی به چشم اندر از سنگ کوه سپاهان

(دیوان ناصر خسرو)

حافظ علیه الرحمه این لغت را با همان لغت اصفهان در غزلیات خود به کار برده و چنین فرماید:

شبی میگفت، چشم کس ندیدست زمروارید گوشم در جهان به
اگرچه زنده رود آب حیات است ولی شیراز ما از اصفهان به

(دیوان حافظ / غزل ۴۱۹)

لغات فارسی که در زبان عربی به کار رفته ولی هرگز آنرا در این زبان تغییر نداده اند عبارتند از:

الزركش أصل لغت، فارسی است و مرکب از دولغت زر با معنای طلا و کش بمعنی صاحب و أصل آن لباس طلا باف یا حریر بافته شده از طلا است، و این لغت در تاج العروس و دیگر فرهنگهای عربی دیده نشده، ولی از آن فعل ساخته اند. ماضی و مضارع زركش یزركش و مصدر آن زركشه و اسم فاعل مزركش و مفعول مُزركش است و این لغت به اوزان زبان عربی تنها ملحق شده (صبح الأعشى / ۵/۸۳ قلقشندی)

سربال در اصل فارسی است ولی در عربی بکار رفته و از دو لغت (سر و بال) مرکب شده که در فرهنگهای عربی در أفعال رباعی و ریشه رباعی قرار دارد و از آن فعل ماضی و مضارع و مصدر اشتقاق کرده اند (سربل یسربل و جمع آن سراپیل است که در قرآن کریم این لغت چنین بکار رفته است:

[سراپیل تقیکم الحرّ و سراپیل تقیکم بأسکم] (النحل / ۸۱)

و کعب بن زهیر در قصیده خود این چنین دارد که :

شُمّ العرائن أبطال لبوسهْم مِّن نسجِ داود فی الهیجا سراپیلُ

(دیوان کعب)

طاووس أصل آن فارسی است و أعراب آنرا وابسته به کلامشان دانستند و در فرهنگهای عربی در ماده (طوس) بکار رفته و این لغت بر وزن (فاعول) آمده و به لغاتی مانند (تابوت) و (حانوت) و (صاروج) ملحق شده و گروهی آنرا طاووس خوانده اند و جمع آنرا بر وزن طاوویس بکار گرفته اند و در این باب بیتی آمده که چنین سروده شده است

اننی عبدالنعیم أنا طاووس الجحیم

و أنا أشأمُ من یمـ شی علی ظهر الحطیم

ناصر خسرو در این باره چنین گوید:

أی آنکه همه زرقی در فعل چو روباه وی آنکه همی رنگی در وصف چو طاووس

(دیوان ناصر خسرو / ۲۵۶)

شوقی به این لغت تنوین داده و چنین گوید :

سمعتُ بأنّ طاووساً أتى يوماً سلیماناً

(شوقیات / ۱۵۴)

طراز أصل این لغت فارسی است و با (ت) تلفظ میشود (تراز) که قبل از اسلام وارد زبان عربی شده و اعراب قدیم آنرا بکار برده اند، و سپس (ت) به (ط) عربی مبدل شده و در فرهنگهای عربی با شکل فعلی (طرز) بکار رفته و مصدر آن (تطریز) و جمع آن طراز است و از شواهد بکارگیری آن در شعر عرب این بیت حسان بن ثابت انصاری است:

بیض الوجوه کریمهٔ أحسابهم شُمَّ الأَنوفِ مِنَ الطرازِ الأوَّلِ (دیوان حسان)

و طرز در فارسی بمعنی قاعده و قانون و روش و آرایش است (ناظم الأَطباء / طرز) و ناصر خسرو چنین گوید:

از سخن های من پدید آمد بر تن آستین حق طراز (دیوان ۲۵۴)

ز آرزوی طراز توزی و خَز زار بگداختی چو تار طراز (همان ۲۵۲)

کرباس أصل آن در فارسی کرباس است (پارچه پنبه ای و ململ) و در زبان عربی برون (کریس) آمده و جمع آن بر وزن کرابیس است و کرباسه واحد کرباس است و در شعر ناصر خسرو چنین آمده است. (ناظم الاطباء - کریس)

با نبوت چه کار بود او را چون برفت از پَسِ رش و کرباس

(دیوان ۲۵۵)

نتیجه گیری

آنچه که از لغات فارسی در زبان عربی دخیل شده غالبیت آنها تغییر صوتی یافته و در فرهنگهایی به کار رفته آنگونه که اعراب اولیه آنها را بکار برده اند، و گروهی از لغات در زبان عربی بکار گرفته شد و هرگز دستکاری نشد و بهمان شکل باقی ماندند، و آنگونه که در سیر تکامل زبانها کم و بیش مشاهده میکنیم أَلْفَاظ فارسی بسیاری وارد زبان عربی شده آنگونه که أَلْفَاظ عبری نیز وارد زبان فارسی شده و جزو اصطلاحات زبان شده است.

کتابنامه

- ۱- ابن ذرید (ت ۳۲۱هـ) - جمهره اللغه - حیدرآباد دکن - هند - ۱۳۵۱ هـ
- ۲- الزمخشری - اساس البلاغه - هیئه مصری کتاب - قاهره - ۱۹۸۵ هـ
- ۳- ابن منظور - لسان العرب - دارالمعارف - قاهره - د.ت
- ۴- فیروزآبادی - قاموس المحيط - موسسه الرساله - بیروت - ۱۹۹۸ هـ
- ۵- ابومنصور الثعالبی - فقه اللغه - دارالحکمه - دمشق - ۱۹۸۹ هـ
- ۶- دیوان - ناصر خسرو
- ۷- دیوان منوچهری دامغانی - به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی - انتشارات زوار - ۱۳۷۰
- ۸- دیوان حافظ - هروی - نشر نو - ۱۳۶۷
- ۹- ناظم الأطباء - نفیسی - علی اکبر نفیسی
- ۱۰- دیوان عنصری - دکتر سید محمود دبیر سیاقی - چاپ زوار - ۱۳۴۲
- ۱۱- دیوان جواهری - دارالعوده - بیروت - ۱۹۸۲
- ۱۲- دیوان متنبی
- ۱۳- دیوان بحتری
- ۱۴- دیوان سعدی شیرازی - دکتر خطیب رهبر - انتشارات سعدی - ۱۳۶۸
- ۱۵- تاریخ الأدب العربی - عمر فروخ - دارالعلم للملایین - ۱۹۸۴
- ۱۶- الأغانی - أبو الفرج الصفهانی - موسسه الأعلمی - ۲۰۰۰
- ۱۷- گزیده خاقانی - سید ضیاء الدین سجادی - انتشارات زوار - ۱۳۶۳
- ۱۸- تاریخ زبان فارسی - دکتر پرویز خانلری - نشر نو - ۱۳۶۹